

آنتونیو و تاتیانا باز یکدیگر را دیدند. ولی این لحظات کوتاه و گذرای زندگی خصوصی برای گرامشی که برای دیدار یولیا و بالاخص پسرش بیتاب شده بود، کافی نبود. قرار بود که جلسه‌ای با شرکت تمام هیأت اجرائیه بین‌الملل در ۲۱ مارس ۱۹۲۵ در مسکو تشکیل شود. گرامشی در ۷ فوریه نوشت:

سفر من دو هفته پا در این حدود بتمویق افتاده است، اما تصور می‌کنم که صورت بپذیرد. حتی قرار است به من گذرنامه‌ای عادی بدهند؛ که احتمالاً در مقابل این تأخیر تسلائی خاطری خواهد بود. آیا وقت خواهیم داشت که در اواخر مارس و اوایل آوریل در کنار هم بگردش برویم؟... می‌دانی، خواهرت تاتیانا قاحدی همان است که از تو انتظار می‌رود: بسیاری از کیفیات و رفتارش شبیه تو است، آهنگ صدایش دارای زنگی از صدای تو است (اگر بداند که نوشته‌ام «زنگ صدای تو» خوشحال می‌شود، زیرا که وقتی صدایش را با صدای تو قیاس کردم اعتراض کرد، چون معتقد است که صدای تو بسیار خوش‌آهنگتر است). غالباً می‌بینم؛ به رستوران می‌آید تا با هم غذا بخوریم، ولی نتوانسته‌ام وادارش کنم که کمی بیشتر بخورد... می‌خواست برایت یک جفت کفش بخرد که پاشنه‌های قرمناکی داشت. من با شدت مقاومت کردم، و مصرأ گفتم که تو هرگز چنین چیز زشتی را نمی‌پوشی... می‌خواهد برای بچه هم کفشهایی کوچولو بخرد. عجب زن عجیبی است با جنون اینکه به همه عالم کفش بپوشاند!

گرامشی در اواخر فوریه ۱۹۲۵ حرکت کرد. زنش را، از نوامبر ۱۹۲۳ ندیده بود، یعنی حدود یک سال و نیم. ودلیو بالاخره «به‌جای آنکه فقط تصویری محو پرکاغذ عکاسی باشد، کودکی زنده و واقعی» شد. متأسفانه بچه مبتلا به سیاه سرفه بود؛ گرامشی غالباً او را در کالسکه‌اش در باغهای اطراف تورسکایا یامسکایا^۹ (حالا خیابان گورکی) که محل سکونت خانواده شوکت بود به گردش می‌برد. ولی نگران‌کننده‌تر از بیماری دلیو، وضع خواهر زن گرامشی، اوگنی، بود. او از بیماری روانی که مدت‌ها عاجز و درمانده‌اش در سربرانی بور کرده بود، شفا یافته بود. ولی بوضوح هنوز در وضع عصبی حادی قرار داشت، و این حالت گاه بسیار بدتر می‌شد. قبلاً در آسایشگاه، رفتارش با گرامشی بسیار صمیمانه‌تر از دوستانه بود، و حالا بنظر می‌رسید که خود را مادر دیگر دلیو می‌داند. گرامشی از اتفاقی که مدت کوتاهی پس از ورودش به مسکو پیش آمد سخت حیرت‌زده

9. Tverskaya Yamskaya

شد. گرامشی و یولیا تصمیم گرفته بودند که به خانم دکتری که دلیو را معالجه می‌کرد هدیه‌ای بدهند، و نسخه چاپی تابلو دانائیه^{۱۰} اثر کورجو^{۱۱} را انتخاب کردند. گرامشی به‌عنوان پدر امضا کرد و اوگنی زیر امضای یولیا اسم خودش را نوشت و در کنار دو اسم افزود «مادرها».

آپولو شوکت از رفتار اوگنی بسیار دل‌آزرده بود. نمی‌خواست بگذارد که دلیو اوگنی را «مادر» صدا کند و مرتباً به‌بچه‌می‌گفت: «دلیو فقط یک مادر دارد، یک مادر، فقط یکی!» گرامشی هم از این وضع ناراحت بود، ولی ترجیح می‌داد به‌طور مستقیم با این مطلب مواجه نشود. اوگنی را دوست داشت؛ او را وقتی که بستری بود شناخته بود، و رنجها و دردهایش را بیاد می‌آورد. می‌فهمید که به‌دلیل ناتوانی جسمی و انزوایش، دلیو برایش حکم فرزند را پیدا کرده است، تنها رابطه پرمعنیش با زندگی و دنیای وسیع خارج از دنیایش بود. بنابراین واکنشهایش بسیار انسانی بود. هنگامی که مسکو را ترک می‌کرد قرار بر این شد که وقتی یولیا و کودک پیشش می‌روند، اوگنی را نیز همراهشان بیاورند.

گرامشی در ۲۸ آوریل به ایتالیا بازگشت. دولت مشغول تهیه لایحه‌ای قانونی بود که - برطبق اظهار رسمی - علیه فراماسونها تهیه می‌شد. ولی طرز تنظیم آن کلیتر بود و مدعی بود که می‌خواهد «فعالیت‌های مؤسسات، باشگاهها و انجمنها و شرکت کارمندان دولت را در این گونه فعالیتها، انضباط بخشد.» درک مفهوم وسیعتر چنین لایحه‌ای کار آسانی بود؛ برای دستگاه مستمسکی می‌شد که هرگونه تشکیلات ضد فاشیستی را سرکوب کند و در عین حال ظاهر قانون را حفظ نماید تا جایی که مربوط به فراماسونها می‌شد گرامشی معتقد بود که فاشیسم بیشتر سر رقابت با فراماسونری را دارد تا مخالفت با آن را؛ و به این معنی هدف این لایحه این بود که فراماسونها را سر جایشان بنشانند و برتری فاشیسم را ثابت کند، و بعد از آن امکان سازشی بوجود آید. سازمانهای دیگری هم وجود داشت که با آنها چنین سازشی ممکن نبود و داغ این سرکوبی، بعد از گذراندن این قانون، بر آنها می‌خورد.

در ۱۶ مه ۱۹۲۵ گرامشی به مجلس رفت که پیامدهای ستمگرانه این قانون را برملا و محکوم کند. این اولین نطق پارلمانش بود.

بالاخره این دونفر رودرروی هم قرار گرفتند: در این طرف رهبر گذشته نسل انقلابی و سردبیر به پیش! تا ۱۹۱۴، که حالا چهل و دو ساله بود و از طرف قدرت سازمان یافته ضد انقلابی بورژواها «رهبر» (دوچه) نامیده می شد؛ و در آن طرف مجلس رهبر جدید و جوانتر مخالفان چپگرا. اگر چه تا به حال موقعیتی دست نداده بود که این دو با هم برخورد کنند، یکدیگر را خوب می شناختند. در ۱۹۲۱ که این دو از دو موضع متقابل صحبت می کردند موسولینی گفته بود: «آنارشئیستها درباره سردبیر نظم جدید می گویند کسی است که تظاهر به بسلاحت می کند، تظاهر می کند، زیرا که در حقیقت گوژپشتی ساردنیایی و استاد اقتصاد و فلسفه است و دارای مغزی است که قدرتی انکارناپذیر دارد. گرامشی هم به سهم خود در نظم جدید مورخ ۱۵ مارس ۱۹۲۴ نوشته بود:

اکنون در ایتالیا یک دستگاه حکومت فاشیستی داریم که در رأس آن بنیتو موسولینی قرار دارد. و مسلکی رسمی داریم که رهبر را به صورت خدا درمی آورد و او را شکستناپذیر، و معمار برترینده سرنوشت، و الهامبخش امپراتوری نوین رم مقدم اعلام می دارد. هر روز در روزنامه ها صدها تلگراف بندگی نسبت به رئیس از طرف طوایف محلی می خوانیم که خود را به وفاداری به وی ملزم می دانند. عکسهای را می بینیم: آن صورت چون صورتك را که زمانی در جلسات موسیالیستها می دیدیم، حالا سختتر شده است. این صورت را می شناسیم: آن حقه چشمها در کاسه گرداندن را که در گذشته قصدش این بود که بورژواها از ترس به خود کثافت کنند و اینک به سوی کارگران چشم می گرداند. آن مشتی را که همیشه به علامت تهدید گره شده است می شناسیم. همه دستگاه و نحوه کار کردن آن را می شناسیم، و می دانیم که چگونه می تواند بر مردم نفوذ کند و دل و روده شاگرد مدرسه ایهای بورژوا را به هم بزند - برآستی تأثیربخش است، حتی اگر از نزدیکتر مورد بررسی قرار گیرد...

ولی موسولینی در واقع که بود؟ «عصارة فلیظ شده خورده بورژوائی ایتالیا؛ رسوبی محکم، پدید آمده از زباله های قرنها که بر الر استیلای بیگانه و حکومت کشیشان بر خاک ما بجا مانده است. چون نتوانست رهبر زحمتکشانش شود، پس دیکتاتور بورژواها شد. طبقه بورژوا آن زمان چهره های دصفت را می پسندد که می کوشد که ساعت را به عقب برگرداند و امید به آن می بندد، که ببیند طبقه کارگر بر خود می لرزد؛ با همان وحشتی که در گذشته خودش در برابر چشمان

در حدقه گردان و مشت‌های گره شده و به تهدید پرافراشته داشته است. و دیگر این دو، که از نظر شخصیت و خلق و خو درست نقطه مقابل یکدیگر بودند، در مجلس در مونته چیتوریو در مقابل هم ایستاده بودند.

گرامشی خطیب سخنجوری نبود: بنظر می‌آمد که سخنانش مستقیماً از مغز برمی‌خاست، نه از حلق. یک بار گوبتی پس از انتخابات آوریل ۱۹۲۴ در نشریه انقلاب لیبرال (لاریولوتسیونه لیبراله ۱۲) نوشته بود: «اگر گرامشی در مونته چیتوریو سخن بگوید، احتمالاً یک بار نمایندگان فاشیست را ساکت و مستمع خواهیم دید، چون بیشک خواهند کوشید که پست و بلند آن صدای ضعیف را بشنوند و احساس فکری کاملاً جدید را بیازمایند. بحث جدلی (دیالکتیک) گرامشی بر تقلبها و تزویرهای دولت بورژوازی اعتراض نمی‌کند، بلکه از قله عقاید هگلی به پائین نظر می‌افکند و بسردی، اجتناب‌ناپذیر بودن آن تقلب و تزویرها را نشان می‌دهد. و این پیشگویی پیامبرانه بود. ولیو اسپانو پیاد دارد که وقتی گرامشی شروع به صحبت کرد: همه نمایندگان دور نیمکتهای طرف چپ جمع شدند تا آن صدای ضعیف و انعطاف‌ناپذیر را بهتر بشنوند. یکی از روزنامه‌های رم عکس بزرگی از موسولینی را چاپ کرده بود که به جلو خم شده و دستش را کنار گوشش گذاشته است.» گرامشی به آرامی مشخصات طبقاتی فراماسونها را تجزیه و تحلیل کرد، و بعد به تجزیه و تحلیل فاشیسم پرداخت: «با در نظر گرفتن اینکه چگونه وحدت ایتالیا بدست آمد، با در نظر گرفتن ضعف طبقه بورژوازی سرمایه‌دار ایتالیا*، فراماسونی مدتهای مدید تنها حزب مؤثری بود که بورژواها داشتند.» و اما در مورد فاشیسم: خط سیاسی غریزی و بدیمی که فاشیستها پس از اشغال کارخانه‌ها پیدرنگ در پیش گرفتند در این جمله خلاصه می‌شود: «طبقه بورژوازی روستائی باید به جای بورژوازی شهری که به اندازه کافی برای مقابله با کارگران خشن و قوی نیست قدرت را بدست گیرد.» آنگاه از این تجزیه و تحلیل اولین نتیجه را چنین گرفت:

فاشیسم با تنها نیروی مؤثر و متشکلی که بورژوازی تا به حال در ایتالیا داشته است می‌جنگد تا به عنوان مرجع اصلی مدیریت و واگذاری مشاغل رسمی و دولتی جانشین آن شود. انقلاب فاشیستی هیچ نیست مگر جانشین شدن یک دسته اجرائی و اداری به جای دسته دیگر.

موسولینی: جانشینی طبقه‌ای به جای طبقه دیگر، همانطور که در روسیه شد، همانطور که طبقاً در هر انقلابی می‌شود، همانطور که ما با قاعده و با اسلوب انجام خواهیم داد...

گرامشی: انقلاب وقتی انقلاب است که بر طبقه جدید بنا شده باشد. فاشیسم بر طبقه‌ای که تا به حال بر مسند قدرت نبوده است استوار نیست... موسولینی: پس چرا قسمت عمده طبقه سرمایه‌دار علیه ماست؟ من می‌توانم نام چند سرمایه‌دار بزرگ را ببرم که علیه ما رأی داده‌اند، و جزئی از دسته مخالف را تشکیل می‌دهند، مثل موتا^{۱۳} و کونتی^{۱۴}... فاریناچی^{۱۵} (دبیر حزب فاشیست): اینها حتی به روزنامه‌های خرابکار هم کمک مالی می‌کنند!

موسولینی: بانکهای بزرگ، چنانکه خوب می‌دانید، فاشیست نیستند!

برای گرامشی آسان بود که حاضر جوابانه خاطر نشان سازد که فاشیسم دقیقاً در حال تهیه مقدمات برای سازش با آن نیروهائی است که هنوز جذب دستگاهش نشده‌اند:

فاشیسم، هنوز کاملاً موفق به جذب تمام قسمتهای دیگر به تشکیلات خود نشده است. در مورد فراماسونها، اول کوشید که شیوه سیاسی نفوذ کردن در صفوف آنان را بکار برد و بعد به روشهای تروریستی متوسل شد - یعنی به سوزاندن لژها؛ و دست آخر به عمل قانونگذاری دست زد، که منجر به کشاندن جمعی از افراد مؤثر و اساسی بانکها و لایه‌های بالای دیوانسالاری به سمت طرف برنده خواهد شد، تا بتوانند مشاغل خود را حفظ کنند. ولی دولت فاشیستی هم ناگزیر به سازش با فراماسونها خواهد بود. با دشمنی قوی از این نوع چه می‌توان کرد؟ اول باید پایش را شکست و بعد که به زمین افتاد، از موضع قدرت و تسلط ناگزیر به توافقش کرد... بنابراین، ما می‌گوئیم که در حقیقت این ماده قانون مستقیماً علیه تشکیلات کارگری وضع شده است. می‌خواهیم بدانیم، چرا از چند ماه پیش به این طرف با آنکه حزب کمونیست هنوز غیر-قانونی اعلام نشده است، هر بار که رفقای ما در گروههای سه‌نفری یا بیشتر، دور هم جمع می‌شوند، تفنگداران شما آنان را دستگیر می‌کنند... موسولینی: ما همان کاری را می‌کنیم که شما در روسیه می‌کنید... گرامشی: در روسیه قوانینی هست که محترم شمرده می‌شود: شما در اینجا فقط از قوانین خود پیروی می‌کنید... موسولینی: در روسیه شما در جمع کردن مردم مهارت دارید. خیلی هم مهارت دارید!

گرامشی: در حقیقت دستگاه امنیتی هم اکنون حزب کمونیست را سازمانی مخفی بشمار می‌آورد.

هوسولینی: چنین نیست!
 گرامشی: پس چرا هربار که مردم بیش از سه نفر دور هم جمع می‌شوند، بدون جرمی مشخص دستگیر می‌شوند و به زندان می‌افتند؟
 هوسولینی: ولی زود آزاد می‌شوند. چند نفر در زندانند؟ ما فقط زندانیان می‌کنیم تا آنها را بشناسیم.
 گرامشی: این آن‌گونه اذیت و آزار اصولی است که بر قانون پیشی گرفته است و کاربرد قانون جدید را توجیه می‌کند. فاشیسم به روشهای حکومت جولیتی باز گشته است، همان کارهایی را دارید می‌کنید که آنها زمانی در جنوب می‌کردند، آدمکشان حرفه‌ای را برای مدتی استخدام می‌کردند تا هر کسی را که به مخالفانشان رأی می‌دهد دستگیر کنند... فقط به این منظور که آنان را بشناسند.
 صدائی: فقط یک مورد بوده است. تو از جنوب چیزی نمی‌دانی.

گرامشی جواب داد: «من اهل جنوب هستم.» ولی قطع کردنهای پی در پی سخنانش مانع از آن می‌شد که استدلال خود را بنرمی ادامه دهد. با وجود این پی‌درپی موفق می‌شد که به موضوع اصلی برگردد:

از آنجا که جنبش فراماسونری یکجا به حزب فاشیست خواهد پیوست و یکی از جریانهای آن خواهد شد، روشن است که شما قصد دارید با این قانون جدید توسعه تشکیلات کارگری و دهقانی به مقیاس بزرگ را متوقف سازید. این نکته اصلی و معنی واقعی این قانون است. یک نفر در نهضت فاشیستی هنوز خاطره‌ای ابرآلود و مبهم از تعلیمات استادان قدیمش بیاد دارد؛ از آن زمانی که او هم انقلابی و سوسیالیست بود؛ او می‌داند که هیچ طبقه‌ای نمی‌تواند آنچه هست بماند و نمی‌تواند آنقدر گسترش یابد که قدرت را بدست گیرد مگر اینکه حزب و تشکیلاتی داشته باشد که بتواند بهترین و آگاه‌ترین بخش خود را در خود جا دهد. این است جرثومه حقیقت در این آموزش آشفته و مرتجعانه و منحرف مارکسیستی.

اما آیا در موقعیت موجود، در هر حال مسلم بود که درهم شکستن احزاب طبقه کارگر، قدرت زحمتکشان ایتالیا را از بین می‌برد؟ نماینده ساردنیا به صدائی که گفته بود «تو از جنوب چیزی نمی‌دانی» پاسخ کاملتری داد:

در ایتالیا، سرمایه‌داری فقط تا آنجا امکان توسعه یافته است که حکومت توانسته است روستائیان و خاصه روستائیان جنوب را تحت فشار قرار دهد. امروز شما اضطراری بودن مسأله را خوب حس می‌کنید، و گرنه چرا به ساردنیا میلیونها و به سراسر جنوب (متسوجورنو) بر روی

هم صدها میلیون وعده سرازیر کرده‌اید؟ اگر برآستی جدی بودید و به حقیقت می‌خواستید کاری ملموس انجام دهید می‌توانستید کار را با پس دادن صد یا صدوپنجاه میلیونی که همه ساله از جزیره‌نشینان ساردنیا بیرون می‌کشید شروع کنید. می‌بایست به ساکنان جنوب پولی را باز می‌گردانید که هر سال به‌عنوان مالیات از جیب آنان بیرون می‌آوردید... همه ساله حکومت از این مناطق جنوبی مبالغی بیرون می‌کشد که به هیچ روی آن راه، در راه خیر و صلاح مردم - نه از راه خدمات و نه از هیچ راه دیگر - خرج نمی‌کند... این پولها برای ریختن شالوده سرمایه‌داری در شمال ایتالیا مصرف می‌شود. براین اساس و براساس تضادهای موجود در نظام سرمایه‌داری ایتالیا، کارگران و دهقانان از سر نیاز علیه دشمن مشترك متحد خواهند شد، و این اتحاد علی‌رغم قوانین سرکوب‌کننده و علی‌رغم تمام موانعی که برسر راه ساختن تشکیلات بزرگ قرار می‌گیرد، بوقوع خواهد پیوست... ممکن است شما، (حکومت را مسخر کنید)؛ ممکن است مجموعه قوانین را عوض کنید؛ ممکن است بکوشید و تشکیلات را به‌صورت موجود فعلی متوقف سازید؛ ولی نمی‌توانید امید داشته باشید که بر شرایط عینی که اعمال شما را معین می‌سازد مستولی شوید. تنها کاری که در آن موفق خواهید شد این است که زحمتکشان را وادارید که مفری جز آنکه تاکنون داشته‌اند، بیابند. مایلیم از بالای این کرسی به زحمتکشان و توده‌های دهقان ایتالیا بگوئیم که: فیروهای انقلابی ملت هرگز نخواهند گذاشت که از میان بروند، و رؤیای سیاه شما هرگز جامه عمل به‌خود نخواهد پوشید.

وقتی گرامشی سخنرانی را پایان رسانید، مجلس در تب و تاب بود. این اولین سخنرانی گرامشی، آخرین هم بود. هرگز پس از آن از تریبون مجلس سخن نگفت. غالباً گفته شده است - گرچه شاهدهی عینی در این مورد وجود ندارد - که موسولینی بیدرنگ بعد از سخنرانی گرامشی را دیده است که در بار مجلس قهوه می‌خورده است و با آغوش باز به طرف او رفته است که درباره سخنرانیش به او تبریک بگوید. گرامشی بی‌اعتنا به او به‌آشامیدن قهوه ادامه داده، و دستی را که به سویش دراز شده بود، نادیده گرفته است. نه‌روز بعد گرامشی به یولیا نوشته است:

کار با آشفتگی و پست و بلندی بسیار ادامه دارد؛ وضع ذهنی من چنین منعکس می‌کند؛ گوئی به‌همین صورت هم که هست به‌اندازه کافی آشفته نیست. مشکلات هر روز عظیمتر می‌شود، حالا قانونی علیه تشکیلات داریم که پیش درآمدی است برای کوششهای اصولی پلیس به منظور منحل کردن حزب ما. شروع کار من در پارلمان با سخنرانی درباره این قانون بود. فاشیستها از من استقبال خوش نامتعارفی کردند،

بنابراین از دیدگاه انقلابی، آغاز بدی داشتیم. از آنجا که صدای من خیلی ضعیف است همه دورم جمع شدند تا بشنوند، و گذاشتند هر چه می‌خواهم بگویم، پیوسته حرفم را قطع کردند تا رشته کلام را گم کنم، ولی واقعاً کوششی برای خرابکاری در سخنرانیم نکردند. از نکاتی که می‌گفتند تفریح می‌کردم، اما نتوانستم جوابشان را ندهم، بنابراین موافق دست آنها بازی کردم، زیرا خسته شدم و نتوانستم آن خط استدلالی را که در نظر گرفته بودم، به‌طور کامل دنبال کنم.

خسته بود. تابستان رم نیروی او را تحلیل برده بینخوازش می‌ساخت. ناگزیر بود با احتیاط تمام و هرچه کمتر رفت‌وآمد کند، و خیلی کم دوستانش را ببیند:

از تنهایی و انزوا بیش از هر چیزی در فشار هستم، قسمتی به دلیل غیرقانونی بودن فعالیت‌های حزب، که آدمی را ناگزیر می‌کند تا به‌طور منفرد و مستقل عمل کند. اغلب می‌کوشم با رفتن به دیدن قاتیانا، که تو را به یادم می‌آورد، از این برهوت سیاسی بگریزم. ولی در حقیقت جبران نبودن تو ممکن نیست. آنچه در اطرافم به آن چشم می‌دوزم مرا به یاد تو و دلیو می‌اندازد و به نحو حادثی از ناشادی خویش آگاهم می‌کند... ولی مهم نیست... می‌گذرد، زیرا مطمئنم که تو به ایتالیا خواهی آمد و وقتی با هم شاهد رشد و تکامل زندگی دلیو باشیم نیروهای ما عظیمتر خواهد شد، و شخصیت‌هایمان کاملتر خواهد گردید.

یولیا و کودک در پائیز در رم به او پیوستند.

۲۰

جلسه هیأت کامل اجرائی کمینترن از مارس تا آوریل ۱۹۲۵ تشکیل شد، خط مشیی را که دو کنگره گذشته تعیین کرده بودند تثبیت کرد. دیکتاتوری زحمتکشان همچنان پاسخ نهائی ماند. ولی در این فاصله، هدف میانی دیگری در ایتالیا مطرح نظر شده بود: بدست آوردن آزادیهای بورژوا - دموکراتی. برای دستیابی به این منظور - در نظر بین الملل - لازم بود که وسیعترین اتحادی که میسر باشد میان طبقه کارگر و احزاب کارگریشان به رهبری طبقه کارگر صنعتی و سازمان پیشتاز آن، یعنی حزب کمونیست، بوجود آید. پس از سه سال حکومت وحشت فاشیستی، علاقه مردم به احیای نظامی دموکرات در ایتالیا بار دیگر احیا شده قویتر از میل به انقلاب بود و گرامشی به این مسأله وقوف داشت و باز تردید به خود راه نداد که سیاست بین الملل صحیح است. در نظم جدید مورخ اول سپتامبر ۱۹۲۴ نوشته بود:

در بحران ماتئوتی برای ما درسهای فراوان نهفته است... این بحران به ما نشان داد که پس از سه سال وحشت و سرکوبی، توده ها بسیار محتاط شده اند و حاضر به خطر کردن نیستند... [این احتیاط]... مسلماً محکوم به از میان رفتن است، چندان هم طول نخواهد کشید، ولی اکنون وجود دارد، و فقط وقتی می توانیم بر آن فائق آئیم، که خود ما هم محتاطانه پیش برویم، در هر قدم و در هر مورد مراقب و مواظب باشیم، و هرگز تماسمان را با تمامی طبقه کارگر از دست ندهیم.

بنابراین مبارزه با گرایشهای بوردیگائی را اضطراری شمرد: «اگر در حزب ما گروهها و تمایلات متمصبی وجود داشته باشد که بخواهند وضع را با زور تحمیل کنند باید به نام کل حزب با آن جنگید.»

ولی بوردیگا، مثل همیشه، حاضر به تسلیم نبود. هنوز هم همه راه‌حلهای میانی را رد می‌کرد. هنوز هم در نظرش راه دیگری جز قرار گرفتن دیکتاتوری طبقه زحمتکش به جای دیکتاتوری طبقه بورژوا وجود نداشت. فکر نمی‌کرد که حکومت بورژواها به صورتهای دموکرات برحکومت بورژواها به صورت مطلق و مستبدانه مرجع باشد. از دیدگاه او، ظهور فاشیسم، فقط در حکم این بود که گروهی بورژوا جانشین گروه بورژوای دیگری شده است. از آنجا که همه احزاب دیگر - از حزب سوسیالیست تا حزب عمل ساردنیا - همه ستونهای نظام بورژوائی بودند، و حزب کمونیست تنها دشمن و رقیب اصلی فاشیسم بود لازم می‌آمد که، کمونیستها، بی‌آنکه به اتحادی پرغل و غش تن در دهند، فاشیستها را بتنهائی از میان بردارند. به عقیده او مراحل میانی و گذرا، که مستلزم اتکا بر دموکراسی باشد، حتی از خود فاشیسم هم خطرناکتر بود؛ مگر نه آنکه فاشیسم، با درهم شکستن تمام تصورات و اوهام دموکراتی، راه را به سوی کمونیسم باز کرده بود؟

این تشخیص بیماری، مجرد و بکلی دور از واقعیت بود؛ و اگر به صورت عمل درمی‌آمد، کمونیسم را محکوم به انزوائی در حکم خودکشی می‌کرد و دچار گزافه‌گوئیهای انقلابی می‌ساخت، آن هم در زمانی که ضرورت حیاتی داشت که با فاشیسم با اعمال اساسی و محسوس مقابله شود. در بهار ۱۹۲۱، گروههایی از مبارزان به نام گروههای ضربتی ملت تشکیل شده بود و قصدشان تشویق مقاومت مسلحانه در مقابل خشونت فاشیستی بود. بوردیگا چنان ایمان به غلط بودن اتحاد داشت که به کمونیستها دستور داد، حتی در این زمینه، با سوسیالیستها رفتار برادرانه نداشته باشند؛ کیفر پیوستن به جنگ مسلحانه علیه فاشیستها، اخراج از حزب بود. و حقیقت این است که در کادر رهبری حزب تقریباً هیچ‌کس با این تصمیم فرقه‌گرایانه مخالفت، یا مخالفت‌گوئی نکرد. از آن زمان روش بوردیگا کمترین تغییری نکرده بود. زینوویف کوشیده بود که با پیشنهاد نایب‌رئیس بین‌الملل، او را رام کند، ولی این کار هم بیفایده بود. در این مرد انعطاف‌ناپذیر مبارز، پایبندی - ولو بغلط - به عقیده‌ای مجرد، قویتر از خودخواهی بود.

قرار بود که بزودی کنگره‌ای ملی تشکیل شود که در آن توازن نیروها در درون حزب برقرار گردد، و گرامشی برای تهیه مقدمات به سفرهایی طولانی می‌رفت. در ۱۵ اوت به یولیا نوشته است: «مدتی

بود از دم دور بودم، و هنوز هم هستم. برای شرکت در جلسات مجبورم سفر کنم، و ناگزیرم مرتباً به پلیس، که در تعقیبم است، رد گم کنم. جوانی فارینا^۲ کلماتی را که گرامشی در یکی از جلسات مبارزان و گردانندگان حزب حوزه میلان در تابستان ۱۹۲۵ بکار برده است، پیاد دارد: «در حال حاضر مردم ایتالیا برای دیکتاتوری طبقه زحمتکش نمی‌جنگند، بلکه در راه دموکراسی مبارزه می‌کنند. اگر این را نفهمیم، مثل آن است که از درك اتفاقاتی که جلو چشممان می‌گذرد، باز بمانیم.» این کلمات برای چپ‌های افراطی که هنوز، (به‌گفته فارینا) انقلاب را در گوشه هرکوی و برزن می‌دیدند، بوی فساد می‌داد، و به افسانه گرایش گرامشی به سمت «سوسیال دموکراسی» قوت می‌بخشید.

تابستانی بود مملو از کار شدید. جای یولیا و دلپو، پیش گرامشی سخت خالی بود: اخیراً زیاد به اطراف سفر کرده‌ام، و جاهائی را دیده‌ام که می‌گویند بسیار زیباست، مناظری که می‌باید فرجبخش باشد، زیرا که خارجیان از راه‌های دور فقط برای دیدن آنها می‌آیند. مثلاً در میراماره^۳ بودم، ولی به نظر من آمد که فقط نشانه کج سلیقگی آشکار کاردوچی است؛ برج‌های سفید آن به چشم دودکش‌هایی می‌آمد که بر آنها دوغاب زده‌اند، و دریای اطراف آن زرد چرک بود، زیرا که کارگرانی که در آن نزدیکی راه می‌ساختند خروارها زباله در آن ریخته بودند؛ خورشید چیزی جز يك دستگاہ حرارت مرکزی نبود که بيموقع کار می‌کرد. ولی به خود یاد آور شدم که این گونه تأثیرها باید - به قول مادرت - بستگی داشته باشد به «بی‌احساسی» خود شخص، و نیز با این واقعیت که همه ذوق و شوق به طبیعت و آنچه را در اطراف می‌گذرد از دست داده‌ام؛ زیرا که در هر لحظه متوجهم که تو چقدر از من دوری؛ چون از زمانی که تو را شناختم هیچ شادایی که با تو مرتبط نباشد، برایم شادی نیست، هیچ لذتی نیست که وقتی فکر می‌کنم که تو پیش من نیستی و آنچه را من می‌بینم، تو نمی‌بینی، دردم از میان نرود... دلپو چون شهابی درخشان در ماه اوت به زندگی من وارد شد - و مگر نه اینکه همه داستان عشق ما کم و بیش همین‌گونه بوده است؟

کودکان دیگر دلپو را به یاد او می‌آوردند. در مدت اقامت کوتاهش در میلان در خانه شماره ۷ خیابان ناپو توریانی^۴، که مرکز انتشار وحدت آنجا بود توقف کرد. الادینو بیبولوتی^۵ مدیر مالی روزنامه با همسر و دو فرزند خردسالش در آپارتمان مجاور آن زندگی می‌کردند.

2. Giovanni Farina

3. Miramare

4. Napo Torriani

5. Aladino Bibolotti

هر وقت گرامشی می‌خواست اتاق کوچکی در این آپارتمان در اختیارش بود. و فیدیا ساسانو^۶ یکی دیگر از روزنامه‌نگاران وحدت پیاد دارد که چگونه، «در راهرو بین اتاقها، وقتی کسی نمی‌دید، گرامشی چهار دست‌وپا به دنبال بچه‌های بیبولوتی می‌خزید.»

در سپتامبر برای چند روزی به‌خانه تولیاتی در رم نقل‌مکان کرد. در آنجا و به‌سرپرستی گرامشی، مطالبی که بایستی در سومین کنگره^۷ حزب مطرح شود تدوین می‌شد. مقرر بود که این کنگره در ژانویه در لیون تشکیل شود. سندی که آنان تدوین کردند، رساله‌ای نرم و روشن درباره وضعیت ایتالیا و وظایف حزب کمونیست بود. نشانه آغازجدیدی بود: قوت علمی آن با بحث و جدلهای فصیحانه سندهای مشابه گذشته سخت مباینت داشت. در این سند ساختهای اجتماعی و اقتصادی کشور، تضادهای نظام سرمایه‌داری آن، و ماهیت و عملکرد فاشیسم در رابطه با این تضادها، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته بود؛ آنگاه نیروهای طبقاتی و سیاسی بررسی شده بود که محرك انقلاب زحمتکشان بودند، و نیروهای دیگری که می‌شد آنها را برانگیخت تا به‌دستگاه متحدی که بتواند فاشیسم را درهم کوبد ملحق شوند، هیچ چیز بیش از پیشگویی پیغمبرگونه‌ای که در این سند - در مورد افراطهای آتی فاشیسم - شده است، عمق آن را نشان نمی‌دهد:

سرآمد شکوه و جلال تبلیغات و کارهای سیاسی و اقتصادی فاشیسم، تمایل آن به‌سوی «امپریالیسم» است. این تمایل، مبین نیازی است که طبقه حاکم کشاورزی - صنعتی ایتالیا به‌یافتن پاسخی دارد به بحران جامعه ایتالیا، خارج از خود جامعه ایتالیایی. روندی است که در آن تخم جنگ نهفته است، جنگی که ظاهراً به‌منظور وسعت بخشیدن به‌خاک ایتالیا، برپا خواهد شد، ولی در حقیقت ایتالیای فاشیست بازبچه دست یکی از گروههای امپریالیستی دیگر خواهد شد که هدفش تسلط بر دنیاست.

خلاصه آنچه در لیون مطرح شد شامل این مطالب بود: تعریف فاشیسم، به‌عنوان راهی برای استوار کردن سرمایه‌داری در ایتالیا؛ نقش رهبری زحمتکشان در مبارزات ضد فاشیستی؛ تحلیلی از تمام نیروهای توده‌ای که می‌توانند به‌صف کارگران و دهقانان بپیوندند، با فرق گذاشتن میان نیروهای بورژوا که بی‌آنکه راه برگشتی گذاشته باشند خود را وقف خدمت به‌فاشیسم کرده‌اند و نیروهایی که صورت‌بندیهای

6. Fidia Sassano

ضدفاشیستی و دموکراتی داشتند یا امکان آن بود که با این صورتبندی متشکل شوند؛ و دست‌آخر، نقش اصلی و رهبری حزب کمونیست و ساخت حوزه‌ای آن در رأس طبقه کارگر. این مطالب اگر هم (چنانکه تولیاتی تصدیق می‌کرد) اثری باقیمانده از فرقه‌گرایی گذشته داشت، نسبت به آنچه در زمان بوردیگا شده بود پیشرفتی بزرگت شمرده می‌شد. گرامشی از خبر آمدن یولیا به‌طور قطع به‌رم - که البته از دست دوم شنیده بود - و اینکه در اینجا کاری هم برایش در نظر گرفته شده است بسیار هیجان‌زده بود. «نمی‌دانم در این باره چه فکر کنم، چون از خودت در این مورد حرفی نشنیده‌ام؛ راجع به این شایعه با تاتیانا حرف زدم، آنچنان برانگیخته شد که شب خوابش نبرد. مطمئن است که به هر حال خواهی آمد و با نگرانی در انتظار تو است.» یولیا و دلیو در اکتبر وارد شدند و اوگنی هم همراهشان بود. در این فاصله گرامشی به‌خیابان مورگانی^۷ نقل مکان کرده بود، و باز هم مستاجر خانواده پاسارگه^۸ بود؛ برای دیگران آپارتمان مبله‌ای در خیابان تراپانی^۹ اجاره کرد. فکر می‌کرد عاقلانه‌تر این است که خودش در آن آپارتمان سکونت نکند. اگر آشکار می‌شد که یولیا با گرامشی مربوط است، این احتمال می‌رفت که دولت روادید یولیا را لغو کند.

عذر دیگری هم وجود داشت. در فلورانس، در شب چهارم اکتبر گروه‌های فاشیستی با وحشیگری و خشونت بی‌سابقه رفتار کرده بودند؛ علاوه بر حمله‌های متعدد به‌اشخاص و خانه‌ها، گائتانو پیلاتی^{۱۰}، نماینده سابق سوسیالیستها، و گائتانو کونسولو^{۱۱}، وکیل دادگستری کشته شدند؛ دومی در خانه‌اش و جلو چشم زن و فرزندانش. زندگی تمام مخالفان حکومت بوضوح در معرض خطر بود و احتیاط کامل ضرورت داشت. در ۲۴ اکتبر ائاله اتاق گرامشی در خیابان مورگانی در بازرسی و تجسس پلیس بتاراج رفت. بعد در ۴ نوامبر پلیس نقشه قتل موسولینی را، که تیتو تسانیبونی^{۱۲} نماینده سابق سوسیالیستها کشیده بود، کشف کرد؛ قرار بود وقتی موسولینی در سالروز جشن پیروزی ۱۹۱۸ بر ایوان کاخ کیجی^{۱۳} ظاهر می‌شود، از اتاقی در سه‌مانخانه دراگونی^{۱۴} هدف قرار گیرد. وضع خرابتر از سابق شد. یولیا هر صبح و بعد از ظهر به سر کارش در سفارت شوروی

7. Morgagni 8. Passarge 9. Trapani 10. Gaetano Pilati
11. Gaetano Consolo 12. Tito Zaniboni 13. Chigi
14. Dragoni

می‌رفت (کار موسیقی را کنار گذاشته بود تا بتواند در ایتالیا نزد آنتونیو باشد). بعد گرامشی برای شام به آپارتمان خیابان تراپانی می‌آمد و تا بعد از نیمه شب در آنجا می‌ماند. هرگز با هم بیرون نمی‌رفتند. گاه یولیا با خواهرانش، یا با لئونیلده پریلی، به تالارهای کنسرت آرژانتینا ۱۵ یا آدریانو ۱۶ می‌رفتند؛ ولی آنتونیو با آنان نمی‌رفت. در خانه می‌ماند و با دلپو بازی می‌کرد.

دلپو حالا يك سال و نیمه بود، ولی پدرش با او چون انسان بالغ کوچکی رفتار می‌کرد و استعدادهای غریب و عجیب در او پیش‌بینی می‌نمود. [گرامشی می‌گفت] «از عشق او به جانوران از دو راه استفاده می‌شد، یکی در موسیقی که صدای جانوران را در يك گام موسیقی بر پیانو برایش می‌نواخت - از صدای نه زیر و نه بم (باریتون) خرس گرفته تا نتهای زیر صدای جوجه‌ها در آن سر پیانو - و دیگر در نقاشی». بچه دوست داشت که يك بازی یا يك شوخی را برایش بارها و بارها تکرار کنند: «اولین کار این بود که ساعت دیواری را روی میز بگذارند و عقربه‌ها را به هر طرف که ممکن بود حرکت دهند؛ بعد می‌بایست با کشیدن اشکال جانورانی که آن روز دیده بود، برای مادر بزرگش - مادریش نامه بنویسند؛ بعد پشت پیانو می‌نشستیم و موسیقی حیواناتش را برایش می‌نواختیم؛ و بعد هم چند بازی دیگر.»

در خانه، کارها به دست اوگنی اداره می‌شد. غذا می‌پخت، و وقتی یولیا و تاتیانا سر کار بودند از دلپو نگهداری می‌کرد. رفتار اوگنی سخت در همه تأثیر می‌گذاشت و علائم نگران‌کننده‌ای را که در او مشهود بود، نادیده می‌گرفتند. گرامشی از زمان سفرش به مسکو درباره بستگی اوگنی به دلپو زیاد فکر کرده بود و بسیار نگران بود. خواندن مطلبی در نشریه‌ای درباره واقعه مصیبت‌باری که در خانواده‌ای ساردنیایی در جنوا پیش آمده بود، توجهش را جلب کرده بود: زنی مبتلا به سرطان، خود و نوه پنج ساله‌اش را مسموم کرده و یادداشتی بجا گذاشته بود که ناگزیر بوده است کودک را نیز همراه خود به بهشت ببرد، زیرا حتی در آنجا هم زندگی بدون نوه برایش ممکن نبوده است. و گرامشی برای اینکه تصور کند این‌گونه دل‌بستگی‌های غریب می‌تواند منجر به جنایت شود، دلیل داشت: چند روزی بود که گرامشی با تعجب می‌دید دلپو او را «دیا دیا»، که در روسی به معنی عمو است، صدا می‌کند. و فقط وقتی تاتیانا ناگهان مداخله کرد و اوگنی را به باد ملامت گرفت، کار درست

شد گرامشی، اگرچه نگران بود، ولی می‌کوشید تا مطلب را بزرگ نکند. گرامشی در ژانویه ۱۹۲۶، مخفیانه از سرحد فرانسه گذشت، تا در کنگره حزب در لیون، شرکت کند. سفر کردن به خارج کار ساده‌ای نبود، ولی گرامشی به گذرهای طولانی کوهستانی و شرکت در جلسات در هوای آزاد عادت کرده بود. سال پیش با یولیا از دیدن تعلیمات برای گذر کردن از برف، و حتی از خوابیدن شب در برف، صحبت کرده بود. نمایندگان از اطراف و اکناف ایتالیا به لیون آمده بودند، ولی در حدود ۱۸/۹ درصد یا «غایب» بودند و یا «دعوت نشده» بودند (طرفداران بوردیگا، گرامشی و دستگاه رهبریش را متهم می‌کردند که کار را طوری ترتیب داده‌اند که انتخاب نمایندگان را تا سطح کنگره‌های شهرستانی به خود اختصاص دهند).

در ۲۰ ژانویه گرامشی برای کمیسیون سیاسی کنفرانس سخن گفت و بحث خود را با جناح چپ درباره موضوع قیام ادامه داد:

کشوری نیست که در آن طبقه زحمتکشان در وضعی قرار داشته باشد که بتواند قدرت را بدست گیرد و بتنهائی آن را نگاهدارد؛ پس همیشه باید در پی یافتن هم‌دست و متحد بود. طبقه زحمتکش باید به دنبال خط‌مشی باشد که به آن امکان دهد که رهبری طبقات دیگری را که تمایلات ضد سرمایه‌داری دارند برعهده گیرد و آنها را در مبارزه برای برانداختن نظام بورژوائی راهنمایی کند. این مسأله در ایتالیا از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا که در آنجا طبقه زحمتکشان در میان جمع کارگران در اقلیت است و از نظر جغرافیائی پراکنده، و تا راه حلی روشن برای مسأله روابطش با طبقه دهقان یافته نشود نمی‌تواند نقش رهبری را در مبارزه‌ای موفق برای بدست گرفتن قدرت ایفا کند. در آینده خیلی نزدیک حزب ما باید خود را وقف شناساندن این مسأله و یافتن راه حل آن کند.

اکثریت کمیته مرکزی گرامشی اعلام کرد که وقت آن رسیده است که به جای بدست گرفتن قدرت از راه قیام، به فکر تشکیلات درازمدت سیاسی بود. نظر اکثریت ۸/۹۰ درصد آرا را آورد، در حالی که تعداد آرای جناح چپ بوردیگا به ۲/۹ درصد تنزل کرد. بوردیگا به بین‌الملل شکایت برد که در تشکیلات این کنگره «بی‌نظمی‌هایی» وجود داشته است، ولی شکایتش رد شد.

ماشین فاشیستی مشغول له کردن آخرین آثار آزادی‌زندگی سیاسی در ایتالیا بود. نمایندگان حزب مردم از آونتینه‌کناره گرفتند و دوباره

در مجلس مونته چیتوریو حضور یافتند؛ نمایندگان فاشیست به آنان حمله کردند و کتکشان زدند. روز بعد موسولینی اعلام داشت:

کسانی که مایلند از آونتینه به این مجلس بازگردند و می‌خواهند که وجودشان در این مجلس تحمل شود، اولاً باید رسماً و علناً اعلام کنند که انقلاب فاشیستی، واقعیتی است تحقق پذیرفته، و مخالفت با آن از جنبه سیاسی بیفایده است و از نظر تاریخی ابلهانه، و فقط برای کسانی معنی دارد که خود را خارج از حکومت و قوانین آن قرار می‌دهند؛ در ثانی، به همان اندازه رسماً و علناً اذعان کنند که اقدام نکوهیده و مفتضحانه گروه آونتینه شکستی نکبت‌بار بوده، زیرا که هرگز مسأله‌ای اخلاقی در مورد دولت و حزب فاشیست مطرح نبوده است؛ ثالثاً به همان اندازه رسماً و علناً باید کسانی را که در خارج کشور به توطئه‌های ضد فاشیستی دست می‌زنند، طرد نمایند. هر گاه این شرایط پذیرفته و اجرا شود، قانون-شکنان آونتینه می‌توانند امیدوار باشند که ما ایشان را بپذیریم و دوباره به این مجلس راه یابند. تازمانی که نپذیرفته‌اند و اجرا نکرده‌اند، و تا زمانی که من در این مقام هستم - و قصدم این است که مدت‌ها در این مقام بمانم - آنها نمی‌توانند وارد اینجا شوند؛ نه فردا و نه هیچ وقت دیگر!

«سال ناپلئونی» انقلاب فاشیستی (موسولینی سال ۱۹۲۶ را چنین تعریف کرد) داشت شروع می‌شد. حزب متحد سوسیالیستی توراتی - که تیتو تسانیونی عضوش بود - پس از کشف توطئه‌اش علیه موسولینی، منحل گردید و روزنامه او که عدالت (لا جوستیتسیا) نام داشت دیگر نتوانست منتشر شود. انتشار روزنامه انقلاب لیبرال در نوامبر ۱۹۲۵ متوقف شد و به پیرو گوپتی از طرف پلیس تورینو دستور داده شده بود که تمام فعالیت‌های روزنامه نگاریش را کنار بگذارد. او در ۶ فوریه به طرف پاریس حرکت کرد و نه روز بعد در آنجا مرد؛ در آن زمان بیست و پنج سال تمام هم نداشت. آمندولا و سالوهمینی هم مهاجرت کرده بودند. بر طبق قانونی که در ژانویه ۱۹۲۶ تصویب شده بود هر کس در خارج کشور به حملات خود به فاشیست‌ها ادامه می‌داد هم از تابعیت ایتالیا محروم می‌شد و هم اموالش در ایتالیا توقیف می‌گردید یا (در موارد حادتر) بکلی مصادره می‌شد. از کسانی که از تابعیت ایتالیا محروم شدند یکی سالوهمینی بود، و دیگری روزنامه نگاری کاتولیک به نام جوسپه دوناتی^{۱۸} که دپوتو^{۱۹} رئیس پلیس رم را متهم به هم‌دستی در قتل ماتئوتی کرده بود. محاکمات مربوط به ماجرای ماتئوتی در کیه تی^{۲۰} برگزار شد و

17. La Giustizia

18. Giuseppe Donati

19. Emilio De Bono

20. Chieti

از ۱۶ تا ۲۴ مارس ۱۹۲۶ ادامه داشت. روبرتو فاریناچی دبیرکل افراطی حزب فاشیست از متهمان دفاع می‌کرد (قضات و صاحب‌منصبان در تالار شهرداری ضیافتی رسمی به‌افتخار او ترتیب دادند). دادستان کل اتهام قتل عمد با نقشه قبلی را رد کرد و حکم دادگاه در مورد آدمکشی ساده صادر شد. سه مردی که گناهکار شناخته شدند به پنج سال و یازده ماه و بیست روز زندان (که چهار سال آن به‌اعتبار فرمان عفو عمومی که سال پیش صادر شده بود بخشوده شد) محکوم شدند. دو هفته بعد از صدور حکم، سوءقصد دیگری به‌جان موسولینی شد، این بار توسط زن شصت و دو ساله انگلیسی به نام وایولت گیبسون^{۲۱} (این زن مدتی در بیمارستان روانی بستری بود). وقتی که موسولینی از کاخ کنسرواتور^{۲۲} در کامپیدولیو^{۲۳} در رم بیرون می‌آمد آن زن به طرف او تیراندازی کرد و جراحت مختصری بر بینیش وارد ساخت. فشار فاشیست‌ها بر چند روزنامه آزادی که باقی مانده بود وارد آمد، و دفاتر جهان و صدای جمهوریخواهان (لا وچه رپوبلیکانا^{۲۴}) غارت شد. برای گرامشی زندگی از همیشه بفرنجتر شد.

آپولو شوکت، این شخصیت خوش صورت تولستوئی، با آن هیکل تنومند و ریش سفید بلند، وارد رم شد. قطعاً این اردوگاه نظامی با آن رم پر صلح و صفائی که او یازده سال پیش ترك گفته بود، تفاوت بسیار داشت. ولی وجود دلجو بهترین دلیل برای زندگی کردن در آنجا بود. بدین ترتیب قسمتی از خانواده شوکت دوباره در رم گرد هم آمد - جز نادینا لئونتیوا و آنا (که با شوهرش در مسکو بود)، همچنین ویکتور و مادر خانواده. برای گرامشی، علی‌رغم جو حاکم بر اجتماع، و زندگانی نیم‌مخفیانه خودش، چند ماهی خوش گذشت: لااقل توانست در این محیط سازگار خانوادگی استراحت کند، و یولیا و دلجو کمکش کردند تا در مقابل فشارهای فوق‌العاده کار مقاومت کند.

یولیا چشم به راه فرزند دیگری بود. نه می‌خواست شغلش را در سفارت شوروی از دست دهد و نه اینکه ایتالیا را ترك گوید، ولی همه چیز در آن لحظات مشروط به تیرگی رو به ازدیاد صحنه سیاسی بود. لازم بود که احتمال این داده شود که دیر یا زود ناگزیر به ترك ایتالیا خواهد شد؛ یا احتمال اینکه آنتونیو نیز مثل دیگر رهبران مخالف، مجبور به زندگی در تبعید گردد. اوگنی معتقد بود که عاقلانه آن است که بر

21. Violet Gibson

22. Palazzo dei Conservatori

23. Campidoglio

24. La Voce repubblicana

جریان حوادث پیشی گیرند، زیرا که تولد فرزند دوم قطعاً کارها را دشوارتر خواهد ساخت. یولیا سست آمد، در هر حال تغییر هوا از رم به مسکو، احتمالاً برای کودکی نوزاد خطر داشت؛ و اگر خانواده همه صحیح و سلامت در مسکو جمع می‌شدند، رفت و آمد آنتونیو آسانتر می‌شد. هردو در ماه ژوئیه رم را ترك گفتند و تظاهر کردند که می‌خواهند تعطیلات را در ترافوی ۲۵ در استان آلتو آدیجه ۲۶ بگذرانند. یولیا در هفتم اوت از مرز گذشت. بیست‌وسه روز بعد پسر دیگرش یولیانو ۲۷ متولد گردید. اوگنی و تاتیانا و دلیو در ترافوی ماندند، و آنتونیو بعداً در ماه اوت به آنان پیوست:

به گمان من دلیو خیلی بهتر از زمانی بود که در رم بود. قویتر و سرزنده‌تر بنظر می‌آمد. از نظر ذهنی هم رشد کرده است؛ با دنیای خارج تماس پیدا کرده و چیزهایی تازه آموخته است. فکر می‌کردم که زندگی در ترافوی در دامنه این کوه‌های زیبا، بیشک برای تأثیری جاودانه خواهد گذاشت. با هم زیاد بازی کردیم. چند اسباب بازی کوچک برایش ساختم، در هوای آزاد با کمک یکدیگر آتش روشن کردیم. مارمولکی آنجا نبود، تا بتوانم یادش دهم که چطور مارمولک بگیرد. فکر می‌کنم مرحله بسیار مهمی از رشدش را آغاز کرده است، آن مرحله‌ای که بیش از دیگر مراحل در آدمی پایاترین خاطره‌ها را باقی می‌گذارد، زیرا در این مرحله انسان یاد می‌گیرد که دنیای پهناور و ترسناک خارج را فتح کند.

گرامشی قصد داشت به دلیو چند کلمه ساردنیائی یاد دهد: «می‌خواستم به او یاد بدهم که تصنیف «پرنده، دست از انجیر بردار ۲۸» (عنوانی که بوضوح دو معنی دارد) را بخواند، اما خاله‌هایش نگذاشتند.» دلیو با خاله‌اش اوگنی در سپتامبر ایتالیا را ترك گفت. آنتونیو دیگر هرگز او را ندید.

25. Trafoi 26. Alto Adige
28. Lassa sa figu, puzone

27. Giuliano Schucht

در پائیز ۱۹۲۶ عزم کرد که رساله‌ای دربارهٔ مسألهٔ جنوب بنویسد. این موضوع برایش تازگی نداشت، بلکه موضوع اولین تفکرات سیاسی‌اش بود، در زمانی که هنوز پسرکی بود در گیلارترزا و سانتولو-مورجو، و در جامعه‌ای متشکل از دهقانان و شبانان زندگی می‌کرد. وقتی هم که در دبیرستان کالیاری درس می‌خواند، و آثار سالوه‌مینی را خوانده و تحت‌تأثیر آن قرار گرفته بود نیز این فکر ذهنش را مشغول می‌داشت. در تورینو هم مسأله را فراموش نکرده بود، هرچند دیگر با پختگی بیشتر و از زاویه‌ای دیگر به آن می‌نگریست. در نهایت امر آن را به‌عنوان یکی از جنبه‌های مسأله‌ای بسیار وسیعتر، یعنی مسألهٔ انقلاب طبقهٔ زحمتکش، پذیرفته بود.

اولین برداشتش از مسألهٔ جنوب، کوتاه‌فکرانه و تحت‌تأثیر گرایش به بازگشت به‌اصل بود که دهقانان و عامهٔ مردم طرفدارش بودند. این طرزفکر منعکس‌کنندهٔ فضای فکری ساردنیا در آن دوران بود، با تأکید مداوم آن بر این که بی‌توجهی سرزمین اصلی ایتالیا به‌جزیره دلیل عقب‌ماندگی آن بود. برطبق این نظر سراسر ساردنیا می‌بایست دست به‌اقدام بزند تا وضع دهقانان و دیگر طبقات به‌فقر کشانده شده را بهبود بخشد، و چنین پیشرفتی فقط وقتی میسر می‌شد که مبارزه‌ای محلی و ملی علیه «قارهٔ اروپا» آغاز می‌گردید. بعد گرامشی اولین قدمها را به سمت سوسیالیسم برداشت و با سرشت طبقاتی جامعه آشنا شد؛ در تورینو دریافت، کسانی که از دستگاه حمایت‌کننده بهره‌مند می‌شوند «قاره‌ئیان» نیستند، بلکه طبقهٔ ملاکان شمالی، و بورژوازی صنعتی است که در واقع تنها طبقه‌ای است که منافعش به‌توسط قوانینی که اقتصاد

کشاورزی جنوب را بیمار و فلج کرده است حمایت می‌گردد. پشتیبانی گرامشی، از بیانیه ۱۹۱۳ که بر ضد دستگاه حمایت کننده این گروه بود، از اعتراض او به نقش این طبقه انگل و دست‌نشانده سرچشمه می‌گرفت. ولی در همان زمان اندک اندک به حقیقت دیگری پی می‌برد: مسأله‌ای به عنوان «مسأله جنوب» بخودی خود وجود نداشت که بتوان برایش درمانی مستقل از «مسأله کلیتر ملی» پیدا کرد. یعنی، تا وقتی که زندگی سیاسی عمومی ملت فقط در جهت منافع خاصی پیش می‌رفت، امکان یافتن خط‌مشی صحیحی برای جنوب وجود نداشت. در یکی از اولین مقالات گرامشی که در بیست و پنج سالگی و در اوان و آغاز کار در فریاد مردم نوشته بود، آمده است:

جنوب نه نیاز به قوانین خاص دارد و نه به رفتار خاص. تنها چیزی که به آن نیازمند است برنامه سیاسی جامعی است برپایه احترام به نیازهای همه‌جانبه کشور، نه تمایلات خاص سیاسی و محلی. کافی نیست که در اینجا سدی و در آنجا جاده‌ای بسازیم تا جریان ضرررانی را که منطقه‌ای بر اثر جنگ متحمل شده است، بکنیم. آنچه - قبل از هر چیز - مورد احتیاج است این است که قراردادهای تجاری آتی، بازارها را به‌روی فرآورده‌های این مناطق نبندد... [از مقاله «جنوب و جنگ»، اول آوریل ۱۹۱۶].

همین‌که مسأله جنوب بدین ترتیب جزئی از مسأله وسیعتر ملی شد، توجهش به آن، به‌طور منطقی در رابطه گسترش کلی عقایدش دربارهٔ موسیالیسم در سالهای ۱۹۱۹ تا ۲۰ قرار گرفت و نوشت: «بورژوازی شمال، جنوب ایتالیا و جزایر را مقهور و منقاد خود کرده، و آنها را به مستعمرات مورد بهره‌کشی خود تبدیل کرده است؛ طبقه کارگر شمال همانگونه که خود را از قید بردگی سرمایه‌داری آزاد می‌سازد، توده‌های دهقان جنوب را نیز از قید بندگی بانکها و صنعت انگل‌وار شمالی، رها خواهد ساخت» [نظم جدید، سوم ژانویه ۱۹۲۰]. چنین بود پایان مسیر طولانی فکری گرامشی که از آشنائی مستقیمش با دهقانان و روستائیان زادگاهش آغاز شده بود. آن نماینده‌ای که فریاد زده بود «تو از جنوب چیزی نمی‌دانی!» بوضوح دربارهٔ گذشته و علائق گرامشی چیزی نمی‌دانست. با این حال مهم است (و کاملاً تعجب‌آور) که بدانیم این جنبه از زندگانی و افکار او در این

زمان، در حقیقت جز بر عده‌ای محدود از دوستان، بر دیگران پوشیده بود. رساله‌ای که او خود را چند هفته قبل از دستگیریش برای نوشتن آن آماده می‌کرد، پس از آنکه سرانجام چهار سال بعد در پاریس منتشر شد، بسیاری را متحیر ساخت.

رساله *مسأله جنوب* نشان تحول او از روزنامه‌نگاری سالهای اول مبارزات سیاسیش است به شیوه متفکرانه‌تر نوشته‌های دوره زندان. در مقالات ده سال اول روزنامه‌نگاریش، بیشک صفحاتی هست که نوید پدید آمدن نویسنده بزرگ *دفترهای زندان*^۳ را می‌دهد. اما به‌طور کلی، آن مقالات زیر تأثیر نیازهای آنی و فوری، و تبلیغات و بحث و جدلها و کشاکشهای روزبه‌روز سیاسی قرار داشته است: نوشته‌هایش در روزنامه‌ها معمولاً به‌عنوان حربه و ابزار برای بسیج کردن طبقه کارگر و واداشتن آن به‌حمله بکار می‌رفته است. گرامشی سالهای ۱۹۱۶ تا ۲۶ به‌طور عمده، ولی نه منحصرأ، «جزوه‌نویس» بود. رساله او درباره *مسأله جنوب* هم، علائم و آثار این دوره را با خود دارد، سبک و روشش گاه روزنامه‌ای است؛ ولی گرامشی در آن بوضوح برای اولین بار از سطح متعارف خود بالاتر می‌رود و دیدگاهی وسیع‌تر، و فلسفی‌تر و «بی‌غرضانه» تر می‌یابد؛ برداشتی که سرشت ویژه *دفترهای زندان* اوست. نتیجه این رساله بررسی نمونه‌ای از واقعیات ایتالیاست، نمونه‌ای برای تحلیل اوضاع سیاسی و اجتماعی.

در این رساله، گرامشی تعبیری مارکسیستی از تحول سیاسی ایتالیا در سی سال گذشته را عرضه می‌دارد. پس از حکمرانی بیش از حد انحصاری و تهاجمی در اواخر قرن نوزدهم، طبقه بورژوازی ایتالیا، به این نتیجه رسید که دیگر در قرن بیستم نمی‌تواند به‌راه سابق ادامه دهد. شورش دهقانان سیسیل در ۱۸۹۴ و قیام اهالی میلان در ۱۸۹۶ اخطاری بود براینکه تغییر و تحول اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین لازم بود که اتحاد و پشتیبانی طبقات دیگر اجتماعی کسب گردد، و راهی دموکرات‌منشانه‌تر برای حکمرانی پیش گرفته شود. دو امکان وجود داشت: بورژوازی می‌توانست یک دموکراسی روستائی را برپایه اتحاد با دهقانان جنوب برقرار سازد (که ناگزیر متضمن سیاست تجارت آزاد، شرکت مؤثر مردم در انتخابات، عدم تمرکز ادارات، و قیمت‌های پائین برای فراورده‌های تولیدی می‌بود)؛ یا می‌توانست اتحادی صنعتی با سرمایه‌داران و کارگران بسازد، که برپایه حمایت گمرکی، حق رأی

محدود، و تثبیت حکومت مرکزی استوار باشد (مسأله قیمت‌ها طبقاً خط مشیی نرمتر، در مقابل دستمزدها و تشکیلات سندیکائی و کارگری بود). طبقه حاکم راه حل دوم را انتخاب کرد: در نتیجه، حکومت جولیتی روی کار آمد با روشی که حزب سوسیالیست وقت به ایزار پیشبرد خط‌مشی آن بدل شد. ولی طبقه زحمتکش سرکش شده بود و در فرمانبرداری از این دستگاه، واکنش نشان می‌داد؛ بدین ترتیب از حدود ۱۹۱۰، حزب سوسیالیست ایتالیا به مواضع آشتی‌ناپذیرتری رانده شده بود، و مترصد بود که کار دستگاه را از پائین خراب کند. اینجا بود که جولیتی کوشید که شیوه نبرد را تغییر دهد: سعی کرد که به جای اتحاد بی‌قید و شرط بورژوازی و کارگران، اتحاد بورژوازی و کاتولیکها را - که در آن زمان به‌طور عمده نماینده توده‌های روستائی شمال و مرکز ایتالیا بودند - قرار دهد.

در این وضعی که تغییر کرده بود، اولین هدف طبقه کارگر چه می‌بایست باشد؟ گرامشی قاطعانه پاسخ می‌دهد که هدف باید منفرد ساختن بورژوازی، به وسیله بریدن آن از متحدان غیر طبیعی‌اش باشد. طبقه زحمتکش ایتالیا فقط در صورتی می‌توانست تبدیل به طبقه مسلط و حاکم گردد که خودش یک نظام اتحاد طبقاتی بیافریند که قادر باشد اکثریت کارگران را علیه طبقه بورژوا بسیج کند؛ یعنی در حقیقت وقتی که بر توده‌های دهقانی پیروز گردد و آنها را به خود جلب کند. اما در ایتالیا مسأله دهقانان از جنبه تاریخی دو صورت متمایز بخود گرفته بود: موضوع جنوب و موضوع واتیکان. بنابراین برای پیروز شدن بر توده‌های روستائی، طبقه کارگر ناگزیر بود که راه حل خاصی برای این دو موضوع بیابد: می‌بایست نیروهای طبقاتی پشتیبان آنها را بشناسد، و این نیروها را در برنامه‌های انقلابی خود جذب کند. فقط اگر چنین کرده بود، و فقط در صورتی که به خارج از طبقه خود نگریسته و خود را از تمام آثار و بقایای صنفی شدن محدود طبقه کارگر، که به توسط حکومت جولیتی تشویق می‌شد، رهائی بخشیده بود، می‌توانست خود را به صورت طبقه حاکم بالقوه در آورد. در غیر این صورت دهقانان (که اکثریت جمعیت ایتالیا را تشکیل می‌دادند) همچنان تحت رهبری بورژوازی باقی می‌ماندند و حکومت بورژوازی را مجهز به سلاحی مؤثر و دائمی علیه طبقه کارگر می‌کردند - و آن عبارت از توده‌ای خالی از جنبش بود که هر حمله‌ای را که به حکومت می‌شد ضعیف می‌ساخت و درهم می‌شکست.

با چنین وضعی، چگونه ممکن بود توده‌های دهقانی را جلب و جذب کرد؟ بطوری که گرامشی تحلیل می‌کند، جامعه جنوب، توده‌های کشاورز بود مشتمل بر سه طبقه اجتماعی. پائینترین طبقه توده عظیم دهقانان بود، شاخه شاخه و بی‌شکل؛ بر روی آن طبقه میانی بورژوازی کوچک روستائی قرار داشت با گروه‌های روشنفکری که همراه آن بودند؛ و در طبقه زیرین مالکان بزرگ بودند با «روشنفکران بزرگ». نقش روشنفکران برای بقای دستگاه حیاتی بود. روشنفکرانی که متعلق به گروه میانی بودند، یعنی روشنفکران «طبقه متوسط جنوب» پاجوش‌های يك طبقه اجتماعی بودند که اعضایش این خصصیه‌های بسیار مشخص را داشتند: دهقان نبودند، و خود روی زمین کار نمی‌کردند، و درحقیقت اشتغال عملی به کشاورزی را موجب سرافکنندگی می‌دانستند؛ معمولاً یا زمین را اجاره می‌دادند و یا آن را با نوعی قرار شرکت در محصول واگذار می‌کردند؛ و تنها علاقه‌شان به زمین در حد استفاده‌ای بود که از آن می‌بردند، آنقدر که در رفاه زندگی کنند، پسرانشان را به دانشگاه یا مدارس دینی بفرستند و جهیزیه‌ای برای دخترانشان فراهم آورند (که قاعدتاً می‌بایست به افسران ارتش یا کارمندان دولت شوهرکنند). روشنفکرانی که از چنین زمینه‌ای برمی‌خاستند، بیمهری تلخی نسبت به دهقانان را به ارث می‌بردند و به آنان چون ابزار کار می‌نگریستند که باید تا آخرین حد امکان از آنها استفاده کرد و، به برکت زیادتر از حد بودن جمعیت ناحیه، به آسانی ممکن بود برایشان جانشین پیدا کرد. اما ترس جانانهای از دهقانان نیز در دل آنان لانه کرده بود و اساس آن تجربه‌ای بود که از خشونت‌گاه‌گاه و ویرانگردهقانان در زمان گذشته پیدا کرده بودند. از این رو ذاتاً ریاکارانی ظریف بودند و هوشمندانه‌ترین راهها را برای کلاه گذاشتن بر سر توده‌های دهقان به ارث می‌بردند و این شیوه‌ها را توسعه می‌دادند. وقتی با دهقانان طرف بودند به نظر دموکرات می‌آمدند و وقتی با مالکان بزرگ و دولت‌معامله داشتند مرتجع تمام عیار می‌شدند. این دسته فاسد و نادرست که صاحب عقاید حقیر سیاسی بودند، رابطه میان دهقانان جنوب و زمینداران بزرگ بودند. طبقه عظیم کشاورزی که اینان بدین صورت در هم جوش درآورده بودندش، به نوبت خود، مانند نماینده و مباشر طبقه سرمایه‌دار شمال و بانکهای بزرگ عمل می‌کرد. تنها هدف چنین دستگاهی حفظ این وضع بود. زمینداران بزرگ در سطح سیاسی، و «روشنفکران

بزرگ، در سطح عقیدتی (مردانی چون بند تو کروچه و جوستینو فورتوناتو^۴) طرز کار درونی این توده را مرکزیت می‌بخشیدند و بر آن نظارت داشتند؛ آنان مغز متفکر و دستگاه عصبی این توده بشمار می‌رفتند.

گرامشی ادامه می‌دهد: بیشک روشنفکرانی بوده‌اند که کوشیده‌اند تا از این چارچوب خارج شوند و به‌مسأله جنوب با دیدی نو بنگرند. در حقیقت کوشش برای این کار - که جنوب‌گرایی^۵ نامیده شده - الهامبخش برجسته‌ترین گسترش‌های فرهنگی قرن بیستم در ایتالیا بوده که به‌وسیله مطبوعات چون صدای پرتسولینی و وحدت سالوه‌مینی اشاعه یافته است. اما این روند همیشه با کوشش میانه‌روهای بزرگی چون فورتوناتو و کروچه تعدیل شده و آنان با موفقیت آن را در محدوده معین سیاسی و ذهنی نگاه داشته‌اند و مانع از آن شده‌اند که انقلابی گردد. در این زمینه نظم جدید منحصر بفرد بنظر می‌رسد، اگر چه خود گرامشی اقرار می‌کند که آن نشریه هم عمیقاً تحت تأثیر اندیشه‌های فورتوناتو و کروچه بوده است. نظم جدید با قبول این نکته که طبقه کارگر شهری مهم‌ترین طبقه در تاریخ جدید ایتالیا، و در نتیجه در مسأله جنوب است کاملاً از عرف و سنت پرید. گروه تورینو کوشید که میان زحمتکشان شمالی، و آن دسته از روشنفکران جنوب که سعی داشتند مسأله منطقه‌شان را به‌شیوه‌ای تازه و پیشروتر طرح کنند، نقش رابط داشته باشد. از میان این مردان، گویدو دورسو^۶، از دیگران در نظر گرامشی کاملتر و جالب‌توجه‌تر بود. اینان روشنفکران کمونیست نبودند. ولی نکته در این بود که قشر این توده قدیمی کشاورز، فقط با ظهور طبقه روشنفکر نوین جناح چپ (خواه کمونیست و خواه جز آن) می‌توانست شکسته شود، و نخواهد چون اسلافش، فقط در خدمت پیوند دادن دهقانان به‌زمینداران بزرگ باشد. گرامشی نتیجه‌گیری کرده است که هرگونه اتحاد میان طبقه کارگر و توده‌های دهقان جنوب بستگی به این‌گونه دگرگونی دارد.

نسخه خطی رساله در اینجا ناتمام مانده است. گرامشی به‌دلیل دستگیری و زندانی شدن، نتوانست آن را پایان برساند و در آن تجدید

4. Giustino Fortunato

5. meridionalismo

۶. Guido Dorso (۱۸۹۲ تا ۱۹۴۷): انقلابی‌ترین جنوبیان، پس به‌طور طبیعی همدردترین فرد با گرامشی؛ با گوبتی و روزنامه انقلاب لیبرال نیز همکاری کرد. وی مؤلف انقلاب جنوب La Rivoluzione meridionale (۱۹۲۵) است که معتقد بود انقلاب ایتالیا انقلابی خواهد بود که از جنوب سرچشمه می‌گیرد. (م. الف)

نظر کند. ولی حتی به همین شکل، به عنوان پیش‌نویس رساله‌ای که گرامشی احتمالاً قصد داشت آن را کاملتر و مبسوط‌تر کند، نوشته‌ای است ارزنده، که هم از نظر روش و هم از نظر تیزبینی و دقت در داوریه‌ها، بسیار قابل ملاحظه است.

۲۲

خبرهایی که از اتحاد شوروی می‌رسید بیش از پیش نگران‌کننده بود. اختلافات میان گروه حاکم بلشویکها، که حتی قبل از مرگ لنین بروز کرده بود، حالا چنان حاد شده بود که احتمال داشت خصومت فرقه‌ای تلخی بیار آورد. اگرچه تروتسکی در انتقادش از تشریفات اداری حزب و در مورد مسأله «انقلاب مداوم» در مقابل «سوسیالیسم در يك کشور» دوبار از «گروه مثلث» (استالین، زینوویف، کامنف) شکست خورده بود، مع‌هذا مخالفتش را با استالین به همان شدت ادامه می‌داد. ولی دیگر دبیرکل حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی قدرت عظیمی در دست خود متمرکز کرده بود. توصیه‌ای که لنین در «وصیت‌نامه‌اش» (دسامبر ۱۹۲۲ - ژانویه ۱۹۲۳) کرده بود، پسادگی کنار گذاشته شده بود:

از زمانی که استالین دبیرکل حزب شده است، قدرت را بیش از حد در کف خود گرفته است، و من مطمئن نیستم که بتواند همیشه از این قدرت با احتیاط لازم استفاده کند... استالین بیش از حد بی‌ادب است و این عیب در مقام دبیرکلی اندک اندک تحمل‌ناپذیر می‌گردد. بنابراین پیشنهاد می‌کنم که راهی برای کنار گذاشتن استالین از این مقام در نظر گرفته شود و جانشینی برای او تعیین گردد... متحلمتر، وفادارتر، مؤدب‌تر نسبت به رفقا، ملاحظه‌کارتر و کمتر متلون و دمدمی و...

استالین جان بدر بردن از این انتقادهای سخت لنین را مدیون زینوویف و کامنف است که در آن زمان بیشتر به فکر از میان برداشتن مخالفی که از نظر آنان خطرناک بود، یعنی تروتسکی، بودند. آنان موافقت کردند که از سومین نفر «گروه مثلث» پشتیبانی کنند و

توانستند کمیته مرکزی حزب را موافق سازند که «وصیت‌نامه» در سیزدهمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مطرح نشود و استالین در مقامش باقی بماند. بعد از آن استالین خود را از شر زینوویف و کامنف خلاص کرد. انحطاط دموکراسی زحمتکشان به سوی نظام حکومت مطلقه که به نام زحمتکشان اجرا می‌شد، اکنون با شتاب پیش می‌رفت. در داخل دفترسیامی (پولیت‌بورو^۱) تروتسکی و زینوویف و کامنف، بهم پیوستند و گروه مخالف را تشکیل دادند، اما این گروه در نتیجه حمله جناح راست (بوخارین، ریکف و تومسکی^۲)، و استالین و گروه تازه ملازمان و مریدان منتخب کنگره چهاردهم (مولوتف^۳، وروشیلوف^۴ و کالینین^۵) به انزوا کشانیده شد.

در طول تابستان و پائیز ۱۹۲۶، رقابتهای شخصی و مخالفتهای عقیدتی، بر اثر تعبیرهای مخالفی که از سیاست جدید اقتصادی لنین می‌شد، آشفتگی و بفرنج بود. سیاست جدید اقتصادی نظام اقتصاد مخلوطی بود که در آن صنایع سنگین توسط دولت اداره می‌شد و صنایع کوچکتر و تجارت و کشاورزی به بخشهای خصوصی واگذار می‌گردید. این نظام موجب تضادهایی می‌شد بین طبقه کارگر - که به دلیل بحرانهای تولیدات صنعتی از محرومیتهای شدید رنج می‌برد - و طبقات روستائی، که طبیعتاً هواخواه قیمتهای پائین برای تولیدات صنعتی و قیمتهای بالا برای فراوردههای کشاورزی بود. در اختلاف نظری که در نتیجه این امر بروز کرد، گروه مخالف یعنی چپ پیرامون تروتسکی گرد آمدند، اینها اعتقاد داشتند که صنعتی شدن هرچه سریعتر، برای حل این تضاد ضروری است، و تنها راه پایه‌گذاری استوار انقلاب سوسیالیستی می‌باشد؛ در غیر این صورت موضع تضعیف شده زحمتکشان و قدرت در حال رشد طبقه مرفه‌تر، یعنی دهقانان (کولاکها^۶) می‌تواند بخوبی راه را برای بازگرداندن سرمایه‌داری هموار سازد. بحث در اطراف این موضوع که بر اثر کینه‌ها و دشمنیهای که به هنگام مبارزه برای بدست گرفتن قدرت انباشته شده بود، تشدید می‌شد با تلخی و شدت در مسکو پیدامی‌کرد. استالین که به سیاست طرفداری از دهقانان بوخارین تسلیم نشده بود، سرانجام در آن زمان از آن پشتیبانی می‌کرد. برای از میان برداشتن نهائی تروتسکی و جناح چپ، صلاح در این دید که موقتاً با جناح راست متحد شود؛ بعلاوه توجه داشت که هر حرکتی در جهت

1. Politburo

2. M.P. Tomsy

3. V.M.S. Molotov

4. K. Voroshilov

5. M. I. Kalinin

6. Kulaks

حمله به مالکیت خصوصی، در روستاها ممکن بود موجب واکنشهای خطرناکی از طرف دهقانان شود که به هر تقدیر - تا وقتی مخالفت علنی با دشمنان مهمی چون تروتسکی و زینوویف و کامنف جریان داشت - می‌بایست از آن برحذر بود. قدرتنمایی میان جناح چپ مخالف، و اکثریت استالینی در کمیته مرکزی در اکتبر ۱۹۲۶ روی داد.

گرامشی نظرهای اکثریت را پذیرفت. بعلاوه در نزاع بر سر «انقلاب مداوم» و «سوسیالیسم در یک کشور» با روش تروتسکی مخالف بود (در زندان یادداشتی نوشته و نظریه انقلاب صادراتی یا «انقلاب ناپلئون ماب» را رد کرده است). با در نظر گرفتن مواضع خود او در زمان گذشته برآستی مشکل می‌توانست که در این اختلاف نظر جدید جز پشتیبانی از خط اکثریت کاری کند؛ سابقاً همیشه بر این عقیده بود که اتحاد مداوم میان کارگران و دهقانان برای استوار نگه داشتن پیروزی طبقه زحمتکش لازم است، و از نظر جناح چپ مخالف، بسوی احیای صنفی شدن طبقه کارگر به‌مشامش می‌خورد. ولی آنچه - کاملاً مجزا از مضمون بحث - او را حقیقتاً نگران می‌کرد نحوه ادامه این مباحثه بود، خشم و تلخی آن، و اثرهایی که چنین شکاف دشمنانگانه‌ای محتمل بود بر سایر نهضت‌های انقلابی بگذارد، خاصه در ایتالیا که این نهضت درگیر مبارزه نومیدانه مرگ و زندگی بود. آیا واقعاً رفقای روس نمی‌توانستند این موضوع را دریابند؟ آیا وظیفه‌شان را در مقابل زحمتکشان کشورهای دیگر فراموش کرده بودند؟ در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۶ تصمیم گرفت نامه‌ای صریح از طرف هیأت اجرایی حزب کمونیست ایتالیا به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بنویسد. استقلال همیشه نشانه قدرت او بود. برای هیچ بت و صنیعی احترام نداشت و آنچه حس می‌کرد می‌نوشت:

کمونیست‌های ایتالیا همه پیشرفته‌ترین کارگران کشور ما همیشه مباحثات شما را با دقت بسیار دنبال کرده‌اند. پیش‌ازهر کنگره و هر کنفرانس کمونیست‌های روسیه، ما همیشه مطمئن بوده‌ایم که هر قدر هم بحثها تلخ و حاد باشد، باز اتحاد حزب را به‌مخاطره نمی‌اندازد... امروز در نزدیکی پانزدهمین کنگره، چنین احساس اطمینانی نداریم. ناگزیر عمیقاً مضطربیم. به‌نظر ما چنین می‌رسد که روش حاضر گروه مخالف و شدت درگیری، پادرمیانی احزاب برادر را می‌طلبد... رفقا! در طول نه سال تاریخ اخیر دنیا، شما سازمان‌دهنده و نیروی محرک جنبش‌های انقلابی تمام سرزمین‌ها بوده‌اید و نقش عظیم و غول‌آسایی که ایفا کرده‌اید، در تاریخ نوع بشر بی‌سابقه بوده است. ولی امروز این خطر حس می‌شود که ثمرات کار خود را از

میان ببرید، دارید تنزل می کنید و هیچ مستبعد نیست که حتی موضع رهبری حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را که تحت راهنماییهای لنین استوار شده بود، بکلی متزلزل سازید. به نظر ما چنین می رسد که مستغرق شدن شما در مسائل روسیه سبب شده است که اثرات آن مسائل را بر بین الملل نادیده بگیرید و موجب شده است که فراموش کنید وظیفه شما، با عنوان مبارزان روس، فقط با در نظر گرفتن منافع طبقه کارگر بین الملل می تواند و می باید انجام شود. [تأکید از مؤلف کتاب است].

گرامشی تضاد ماهیت وضع کار را که گروه تروتسکی - زینوویف - کامنف افشا می کرد قبول داشت: یعنی وضعی را که در آن طبقه زحمتکش - که قرار بود طبقه حاکم باشد - در موضعی قرار می گرفت که بوضوح از نظر مادی از موضع طبقات دیگر - که بر طبق نظریه قرار بود تحت دیکتاتوری طبقه زحمتکش باشند - ضعیفتر بود. (نامه چنین ادامه می یافت):

مع هذا، اگر طبقه زحمتکش نخواهد، برای اینکه بر تضادها فائق آید، از منافع صنفی خود صرف نظر کند، نمی تواند طبقه حاکم گردد. اگر از این منافع آنی، در راه منافع عمومی و مداوم طبقه اش چشم نپوشد، حتی پس از بدست آوردن قدرت نیز نخواهد توانست تفوقش را حفظ کند. بیشک در چنین شرایطی بدست آوردن امتیاز در بحث کار آسانی است. تکیه کردن بر جنبه های منفی این تضاد هم آسان است: «آیا تو، کارگر نحیف و گرسنه، واقعاً، برای «سجامرد»^۷ خز پوشیده و متمکن حکم خواهی راند؟... این زمینه خوبی است برای عوام فریبان؛ و وقتی که مسأله متکی بر تعابیر صنفی مطرح شود نه بر تعابیر لینی، و نه بر تعابیر نظریه تفوق زحمتکشان، یعنی موضع حقیقی تاریخی طبقه زحمتکش، در چنین وقتی اجتناب از عوام فریبی مشکل است... این است سرچشمه اشتباه گروه مخالفان چپ و خطرهایی که از فعالیت های آنان ناشی می شود. در عقاید و اعمال آن بازگشتی کامل به سمت سوسیال دموکراسی و سندیکاگرائی دیده می شود، یعنی دقیقاً به سمت آن عواملی که تاکنون مانع آن بوده است که طبقه زحمتکش غربی بتواند خود را به صورت طبقه حاکم متشکل سازد.

گرامشی، به عنوان نتیجه، از دو طرف این درگیری تقاضای اتحاد

۷. Nepman هر يك از افرادی که در دهه سوم قرن بیستم در نتیجه «سیاست جدید اقتصادی» (= سجا)، که Novaya Economicheskaya Politika نامیده می شد در عرصه اجتماع روسیه شوروی ظاهر می شدند.

و اتفاق می‌کند:

رفقا، زینوویف و تروتسکی و کامنف، هر سه نیرومندان در تربیت ما به عنوان افراد انقلابی کمک شایان کرده‌اند، بارها اشتباههای ما را با حدت و شدت تصحیح کرده‌اند، استادان ما بوده‌اند. خاصه کسانی را، که گروهی هستند که بیش از همه مسؤول بحران موجودند مخاطب قرار می‌دهیم، زیرا مایلیم احساس اطمینان کنیم که اکثر اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی قصد زیاده‌روی ندارند، و قصد سوءاستفاده از پیروزیهای خویش، و نمی‌خواهند واکنشهای شدید نشان دهند.

این نامه تولیاتی را - که در آن زمان نماینده حزب ایتالیا در مسکو بود - خوش نیامد. به عقیده او این نامه، در تأکید بر واقعیت وجود شکاف و عدم تصریح بر درستی یا نادرستی خط‌مشی اکثریت، راه خطارفته بود. در نامه ۱۱۸ اکتبر به گرامشی نوشت که اعلام موافقت «بی‌قید و شرط» با این خط‌مشی لازم است. و به هر حال نتیجه تقاضای اتحاد و اتفاق چیست؟ و به‌مطلب چنین ادامه داد:

در موضعی که نامه شما گرفته است خطری عظیم وجود دارد، زیرا که از این پس اتحاد بین نگهبانان پیشین اندیشه لنین حفظ نمی‌شود، یا لااقل به‌طور مداوم و بدون اشکال حفظ نمی‌شود. در زمان گذشته عاملی که این وحدت را قوام می‌بخشید حیثیت فوق‌العاده و قدرت شخص لنین بود. و اکنون برای این عامل جانشینی نیست.

آیا درست بود که مسؤولیت انشقاق را کاملاً متوجه گروه حاکم کرد، بی‌آنکه تمایز روشنتری میان اکثریت و گروه مخالف قائل شد؟

در بخش اول نامه، جایی که اثرات احتمالی ناشی از شکاف در گروه رهبری روسیه بر نهضت‌های غربی مطرح است، از رفقای برجسته روس با بی-اعتنائی سخن گفته‌اید و فرقی میان رفقای که در رأس کمیته مرکزی هستند و آنان که رهبری مخالفان را برعهده دارند قائل نشده‌اید. در صفحه دوم بخشی که به امضای آنتونیو (گراتسیادئی^۸) نوشته شده است، رفقای روسی ما را دعوت کرده‌اید که «بیشتر بیندیشند و از مسؤولیتهای خود آگاهتر باشند». در اینجا هیچ اشاره‌ای به هیچ نوع تمایزی بین آنان

۸. Graziadei را می‌توان به «از سر لطف» ترجمه کرد. لطف کلام در این است که grazia ایتالیائی با gratsi' a روسی مرادف است و البته تا حدی نزدیک به Gramsci . م.